

خاتمیت از نگاه بهائیان

فرقه نوز - بخش بهائیت؛ با آغاز خلقت انسان، خداوند متعال انبیا را برای هدایت بشر به سوی خاکیان دربند هواها و تعلقات مادی گسیل داشت تا در پرتو هدایت هادیان الهی، آدمی را سدره نشین کوی جانان کنند. سیر هدفدار تکامل بشر به دست توانمند معلمان حقیقی انسانیت با بعثت بیش از صد و بیست هزار فرستاده، به جایی رسید که خداوند مهر اتمام نبوت و رسالت را بر پرونده فرستادگان خود زد و اسلام را به عنوان شریعت آسمانی جاویدان ثبت کرد.

اسلام، کامل ترین و آخرین دین الهی و پیامبر آن، آخرین رسول الهی است که بعد از او پیامبر دیگری نخواهد آمد: «ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین»؛ (۱)

محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست؛ همانا او فرستاده خدا و پایان دهنده پیامبران است. همه مسلمانان بر ختم نبوت اتفاق نظر دارند و بر اساس مستندات فراوان قرآنی و روایی، همواره ختم نبوت را امری واقع شده تلقی نموده اند و هیچ گاه اندیشه ظهور پیغمبر دیگری بر خاطر مسلمانان راستین نگذشته و انکار خاتمیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را همانند انکار یگانگی خدا و یا انکار قیامت دانسته اند و منکر ضروری دین، از ایمان و اسلام عاری است.

اگر تلاشی و کوششی در میان اندیشوران اسلامی در مورد خاتمیت صورت گرفته تنها برای پی بردن به عمق این اندیشه و کشف راز ختم نبوت بوده است.

بهائیان و خاتمیت

میرزا حسینعلی نوری که خود را پیامبر می دانست و مدعی بود کتابی آسمانی برای مردم به ارمغان آورده است (۲) در مقابل اجماع مسلمانان و آیات و روایات زیادی که بر خاتمیت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) دلالت می کرد؛ برای آن که بتواند عده ای را به پراکنده گویی های خود مشغول سازد، به تأویل، تفسیر و توجیه آیات و روایات بر اساس پندارهای خود پرداخت. چنان که در معنای خاتمیت گفت:

در این رتبه، اولیت نفس آخریت و آخریت نفس اولیت باشد... و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده می نماید که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت این ذوات مقدسه و ارواح مجرده و انفس الهیه هستند. (۳) برای مثال می گوید هر پیغمبر نسبت به پیغمبر قبل خود آخر و نسبت به پیغمبر بعد از خود اول است. بهائیان برای پاسخ به پرسش های بی شمار مردم که نشان از قطعی بودن ختم نبوت و رسالت در نزد آنان داشت، توجیهاتی خلاف واقع بیان کرده اند. در این نوشته به بررسی و نقد تعدادی از پندارهای آنان پرداخته می شود.

پندار اول: تجدید شریعت!

مهم ترین دلیل روشنفکران بهائی در رد خاتمیت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله)، لزوم تجدید شریعت است؛ به عقیده آنان وقتی عقل، لزوم تجدید شریعت را ثابت کرد خاتمیت بی معنا می شود؛ چون از نظر عقل، لزوم تجدید شریعت اثبات شود بالطبع بطلان خاتمیت و اشتباه ناس راجع به عدم تجدید شریعت ثابت می شود. (۴)

عباس افندی برای اثبات لزوم تجدید شریعت، دنیا را به انسان مریضی تشبیه می کند که امراض مختلفی بر آن عارض می شود و بالطبع معالجات او به مقتضای بیماریش متفاوت است. پس شریعتی که مربوط به عالم جسم است باید بر اساس زمان تغییر کند:

عالم امکان مثل هیکل انسان گاهی صحت دارد، گاهی علیل و مریض است، لهذا معالجات نظر به اختلاف امراض متفاوت است... مراد آن است که آن قسم از شریعت الله که تعلق به عالم جسمانی دارد و آن تغییر و تبدیل حاصل می کند و این نظر به اقتضای زمان است. (۵)

عبدالبهاء برای اثبات لزوم نوشدن ادیان الهی، تعالیم الهیه را دو قسم می داند که بخشی اساس و بقیه فروع آنند: اساس ادیان الهی یکی است و هیچ گاه دست خوش تغییر نمی شود، اما فروعات به جسمانیات تعلق دارد و برحسب اقتضای زمان و مکان تغییر می کند. (۶)

پاسخ:

اول این که تغییر و تحول دائمی ماده دلیلی بر لزوم تغییر قوانین نیست؛ چرا که قوانین و نظام ها - خواه نظام های طبیعی و یا نظام های اجتماعی منطبق بر نوامیس طبیعی - مشمول این قانون نیست. ستارگان و منظومه های شمسی پدید می آیند و پس از چندی فرسوده و فانی می گردند اما قانون جاذبه هم چنان پا برجاست؛ گیاهان و جانوران زاده می شوند، می زایند و می میرند ولی قوانین زیست شناسی هم چنان زنده است. حال انسان ها و قانون زندگی شان نیز هم چنین است؛ شخص پیغمبر از دنیا می رود، ولی قانون آسمانی او زنده است. دوم این که لازمه ی تفسیر نیازمندی های بشر، تغییر اصول و قواعد اساسی زندگی انسان نیست، چرا که نیازمندی ها، دو گونه است: قسمتی از نیازمندی ها از عمق ساختمان جسمی و روحی بشر و از طبیعت زندگی اجتماعی سر چشمه می گیرد، این نیازمندی های جسمی است، مانند نیاز به خوراک، پوشاک، همسر و یا روحی؛ مانند: نیاز به علم، زیبایی، احترام و یا نیازهای اجتماعی است از قبیل معاشرت، عدالت، آزادی، تا انسان است و تا زندگی او زندگی اجتماعی است آن نیازمندی ها وجود دارد. این نیازمندی عامل حرکت دهنده بشر به سوی توسعه و کمال زندگی است.

بخشی از نیازمندی های دیگر انسان که از نیازمندی های اولی او ناشی می شود نیاز به انواع زندگی است، که در هر عصر و زمان دیگر متفاوت است؛ این نیازمندی از توسعه و کمال زندگی ناشی می شود و باعث توسعه ی بیشتر و کمال بالاتر است

با توسعه و گسترش تمدن، نیازمندی های جدیدی در جامعه به وجود می آید و باعث ایجاد یک سلسله قوانین فرعی مانند مقررات راهنمای با توسعه شهرها می شود؛ اما توسعه عوامل تمدن، قوانین حقوقی و جزایی و مدنی مربوط به داد و ستدها، وکالت ها، غصب ها، ضمان ها و امثال آن را اگر مبتنی بر عدالت و حقوق فطری واقعی باشد، دچار تغییر نمی کند چه رسد به قوانین مربوط به ارتباط انسان با خدا یا رابطه انسان با طبیعت. (۷)

سوم اینکه سلسله مقرراتی که مربوط به شرایط خاص زمانی و مکانی است و در جوامع مختلف متفاوت می شود، در اسلام برای آن ها یک سلسله اصول کلی تعیین شده که با توجه به اصول کلی، جزئیات آن براساس نیازمندی های عصر و جوامع مختلف به وسیله کارشناسان اسلامی (فقهها) تعیین می شود. (۸)

چهارم اینکه اسلام قوانین خود را بر اساس فطرت پایه ریزی کرده است. و با وجود این امتیاز و دیگر خصوصیات

منحصر به فرد اسلام است که توانسته تمام نیازهای بشری را در امتداد عصرها و قرن ها برآورده سازد. راز ماندگاری و جاویدانی اسلام را در برخی از این ویژگی ها می توان شناخت:

وارد کردن عقل در حریم دین:

هیچ دینی مانند اسلام با عقل پیوند نزدیک نداشته و برای او حقی قائل نشده است. احترام اسلام برای عقل به حدی است که آن را یکی از منابع احکام و استنباط خود معرفی کرده است و فقهای اسلام، منابع احکام را کتاب، سنت، عقل و اجماع معرفی کرده اند.

رابطه ی ناگسستنی عقل و شرح در کلام فقهای اسلامی این گونه بیان شده است: کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل؛ هرچه را عقل دریابد، شرع بر طبق آن حکم می کند و هرچه شرع حکم کند مبنای عقلی دارد. (۹)

جامعیت و به تعبیر قرآن؛ «وسطیت» (۱۰)

مهم ترین رکن جاوید ماندن اسلام، توجه به همان جوانب مادی، روحی، فردی و اجتماعی است. جامعیت و همه جانبه بودن تعلیمات اسلامی مورد قبول اسلام شناسان است. (۱۱)

اسلام برای احتیاجات ثابت و دائم بشر قوانین ثابت و بدون تغییری در نظر گرفته و برای اوضاع و احوال متغیر او وضع متغیری را پیش بینی کرده است. اصول ثابت در هر وضع جدید و متغیری قانون فرعی خاص و متناسبی تولید می کند. مانند قانون کلی اسلام در مورد آمادگی در مقابل تهاجم دشمنان:

«و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه»؛ (۱۲) تا آخرین حد امکان در برابر دشمن نیرو تهیه کنید و نیرومند باشید. این آیه بیان گر آن است که تیر و شمشیر و نیزه و اسب از نظر اسلام اصالت ندارد و جزء هدف های اسلامی نیست. آنچه اصالت دارد این است که مسلمانان باید در هر عصر و زمانی تا آخرین حد امکان از لحاظ قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن قوی باشند. (۱۳)

در اسلام رابطه میان احکام اسلامی با مصالح و مفاسد واقعی رابطه علی و معلولی بیان شده و احکام تابع یک سلسله مصالح و مفاسد واقعی است و این مصالح و مفاسد در یک درجه نیستند.

به همین دلیل در فقه اسلامی بابتی به نام «تزامم» یا «اهم و مهم» باز شده و اسلام به علمای اسلامی اجازه داده است، در موارد التزامم درجه اهمیت مصلحت ها را با توجه به راهنمایی های خود اسلام بسنجد و مصالح مهم تر را بر مصالح کم اهمیت تر ترجیح دهند. نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: اذا جمعت حرمتان طرحت الصغرى للكبرى؛ آن جا که دو امر واجب الاحترام جمع شد باید از کوچک تر به خاطر بزرگ تر صرف نظر کرد. (۱۴)

وجود قواعد و اصول حاکم

بر سراسر احکام و مقررات اسلامی قواعدی تسلط و حکومت دارند. در حقیقت اسلام برای این قواعد، حق «تو» قائل شده است، مانند قاعده ی «حرج» و قاعده «لاضرر» (۱۵)

اختیارات حکومت اسلامی

اسلام به حکومت اسلامی اختیاراتی داده که در درجه اول مربوط به حکومت شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و بعد از ایشان به حکومت امام و از امام به هر حکومت شرعی دیگر منتقل می شود: «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم»؛ (۱۶) پیغمبر از خود مؤمنان بر آنها حق تسلط بیشتری دارد. حکومت اسلامی در شرایط جدید و نیازمندی های نوظهور می تواند با توجه به اصول و مبانی اساسی اسلامی یک سلسله مقررات وضع نماید که در گذشته موضوعاً منتفی بوده است. (۱۷)

پنجم آنکه معجزه نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) (قرآن)، معجزه ای جاوید است. زیرا قرآن از سنخ علم و معرفت است و غیر از علم و معرفت هر چیز دیگری که تصور شود مربوط به سایر قوای ادراکی انسان بوده، عمومیت آن امکان ندارد، زیرا ممکن نیست همه بشر آن را ببینند یا بشنوند مانند عصای موسی یا نغمه داوود که مربوط به زمان خاصی بوده است. بر خلاف علم و معرفت که می تواند برای همه و تا ابد معجزه باشد. (۱۸) وجود معجزه ای ابدی دلیلی بر جاودان بودن آن شریعت است. در غیر این صورت معجزه نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) مانند انبیای قبل از خود منحصر به عصر خاصی بود. حال که حکمت خداوند متعال بر جاوید ماندن اسلام قرار گرفته است به طور حتم، خداوند پاسخ به نیازهای بشر را به درازای جاودانگی شریعت اسلام در آن قرار داده است

ششم این که در گفتار پیشوایان بهائی، تناقض های بسیاری وجود دارد. رهبران بهائی در ردّ خاتمیت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) قائل به لزوم تجدید شریعت با توجه به وجود مقتضات زمان و مکان در زمان های مختلف شدند. آنها معتقدند با ایجاد تمدن ها و پیشرفت ها نیازهای بشر متفاوت شده؛ پس شریعتی متناسب باید آورده شود. با این وجود، چگونه میرزا حسینعلی نوری برای ظهور پیامبر بعد از خود هزار سال بعد را تعیین کرده است:

من یدعی امرا قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مفتر... و من یوول هذه الایه او یغیرها بغیر ما نزل فی الظاهر انه محروم من روح الله و رحمته الی سبقت للعالمین؛ (۱۹) یعنی: کسی که قبل از پایان یافتن هزار سال کامل امر جدیدی را ادعا کند به درستی که او دروغگو است... و کسی که این آیه را تاویل کند با تغییر دهد به غیر از ظاهری که نازل شده است همانا از رحمت الهی که بر عالمیان سبقت گرفته محروم است. پس سرنوشت تحولاتی که بعد از او تا این هزار سال رخ داده و می دهد چه خواهد بود یا آنها در پی آن هستند که هیچ پیشرفتی در این هزار سال در جوامع بشری اتفاق نیفتد و یا تمدنی شکوفا نشود.

پندار دوم : اتمام نبوت و رسالت

خداوند متعال در قرآن مجید خاتمیت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) را با صراحت اعلام داشته است: «ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین وکان الله بکل شیء علیما»؛ (۲۰) محمد (صلی الله علیه و آله) پدر یکی از مردان شما نیست لکن او رسول خدا و خاتم انبیاست.

میرزا حسینعلی نوری که می دانست ادعایش با وجود صراحت کلام الهی در خاتمیت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) مقبول نخواهد بود؛ به پیروان خود هشدار داده و می گوید:

ایاکم ان یمنعکم ذکر النبی عن هذا النبء الاعظم؛ (۲۱) بپرهیزید از این که بیان «نبی» (در آیات قرآن) شمار از این خبر بزرگ (ظهور پیامبری خودش) باز دارد.

لذا بهائیان برای منحرم کردن اذهان پیروان خود به توجیهات سست و برداشت هایی بر خلاف ظاهر آیه پرداختند تا ادعای خود را مطابق آیات الهی جلوه دهند

توجیه اول: در آیه ی «... خاتم النبیین» سخن از اتمام نبوت به میان آورده است نه اتمام رسالت و میرزا حسینعلی رسول بهائیان است:

خداوند در قرآن آن حضرت را رسول خدا و خاتم انبیا معرفی نموده نه خاتم رسولان تا مدل بر عدم بعثت بعد از آن حضرت باشد. (۲۲)

بهائیان تفاوت نبی و رسول را در این می دانند که رسول دارای کتاب و شریعت مستقلی است بر خلاف نبی: رسول کسی است که دارای شریعت مستقله و کتاب تازه باشد به خلاف نبی که مقام ترویج و تبیین دارد. (۲۳) ولی نسبت بین رسول و نبی را عموم و خصوص من وجه ذکر می کنند و می گوید:

ممکن است شخصی هم رسول و هم نبی باشد و ممکن است رسول باشد و نبی نباشد و ممکن است نبی باشد و رسول نباشد. (۲۴)

بر اساس این استدلال از ختم نبوت رسالت لازم نمی آید در نتیجه آنچه در قرآن بیان شده ختم نبوت است نه ختم رسالت.

پاسخ:

درست است بین رسول و نبی تفاوت وجود دارد، ولی آنچه در تفاوت نبی و رسول در روایات اهل بیت وارد شده است؛ نبی آنچه را که به او وحی می شود در خواب می بیند و رسول کسی است که ملک را می بیند و با او سخن می گوید. نویسندگان بهائی نیز به تفاوت نبی و رسول در دریافت وحی به صورت مستقیم از جانب خداوند اعتراف کرده اند: نبی کسی است که ملهم به الهامات الهیه بوده و از آینده غیب سخن بگوید...اولی رسول پیغمبران مستقل را نامند که مستقیماً به وسیله امواج روحانی و اشعه رحمانی با ذات منبع لایدرک الهی ارتباط داشته و دارای کتاب جدید و شرع جدید می باشد. احکام قبیله را منسوخ کرده، تعالیم جدیدی وضع می کنند. (۲۵) بنابراین در رسول، امتیازها و خصوصیات لازم است که در نبی معتبر نیست از قبیل:

مأمور باشد آنچه به او وحی شده است را برای مردم یا گروهی تبلیغ نماید؛

دارای شریعت جداگانه ای باشد؛

دارای کتاب آسمانی باشد. (۲۶)

با توجه به مطالب بیان شده نبی، اعم از رسول است و هرکس که رسول باشد حتماً نبی هم خواهد بود و ممکن است نبی باشد و رسول نباشد یعنی آن امتیاز و ویژگی اضافی را نداشته باشد، پس بین رسول و نبی، عموم و خصوص مطلق است نه عموم و خصوص من وجه که «روحي روشنی» آن را ادعا کرد. چرا که رسالت از نظر مصداق اخص از نبوت است؛ در نتیجه هر رسولي نبی هست ولی هر نبی رسول نیست و با پایان پذیرفتن نبوت - که اعم است - رسالت - که اخص می باشد - به طور قطع پایان می پذیرد، زیرا بر اساس قانون های ثابت شده ی عقلی «ارتفاع اعم مستلزم ازتفاع اخص است» (۲۷) و هنگامی که قرآن مجید می فرماید نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) خاتم النبیین است لازمه آن پایان یافتن رسالت است.

بنابراین نه تنها بعد از نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله)، رسولي نخواهد آمد بلکه نبییی هم از سوی خداوند بلند مرتبه مبعوث نخواهد شد و به تعبیر دقیق تر لازمه ی خاتم انبیا بودن پیامبر آن است که رسالت از خبرهای غیبی برداشته شود، پس هنگامی که این خبر قطع شود رسالت هم قطع می شود و از این جا خاتم نبیین بودن پیامبر آشکار می گردد که مستلزم این است که پیامبر خاتم رسل هم باشد. (۲۸)

حاصل آن که: بهائیان که می گویند در آیه شریفه پایان پذیرفتن نبوت اشاره شده نه اتمام رسالت، نادرست است، و با پذیرفتن خاتمیت در نبوت باید خاتمیت در رسالت را هم پذیرفت.

توجیه دوم: توجیه دیگری که بهائیان در مورد آیه شریفه «... خاتم النبیین» مطرح کرده اند و آن را دست آویزی برای رد اتمام شریعت های الهی به وسیله پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) قرار داده اند این است که: در قرائت عاصم از آیه شریفه، «خاتم» به فتح «تاء» قرائت شده است. در این صورت مقصود از «خاتم النبیین» زینت دهنده انبیا پیشین است نه ختم کننده آنان. (۲۹) یا مراد از آن تصدیق کننده انبیای سابق است. (۳۰)

پاسخ:

اول اینکه در کتاب های لغت، «الخاتم» (با کسر تاء و فتح آن) هر دو به معنای «عاقبه کل شی؛ پایان هر چیز» و «ما یختم به؛ آنچه به وسیله او ختم می شود» (۳۱) آمده است. در کتاب های تفسیر هم خاتم (به فتح تاء) با توجه به معنای لغویش «ما یختم به» معنا شده است:

به عقیده تمام مفسران و دانشمندان علم لغت، خاتم النبیین چه به کسر تاء باشد و چه به فتح آن به معنای آخرین پیامبران و ختم کننده آنان است و اصلاً دیده نشده که خاتم را بر انسانی اطلاق کنند و از آن معنای زینت یا تصدیق کننده اراده نمایند. (۳۲)

اگر خاتم به معنای انگشتر هم استعمال شده از باب مجاز است، زیرا در قدیم اسم خود را بر روی انگشتر حک می نمودند و با آن پایان نامه ها را مهر می زدند، و چون از انگشتر برای پایان دادن به نامه استفاده می شد لفظ خاتم در مورد انگشتر به کار برده شد.

حاصل آن که: معنا کردن «خاتم النبیین» به زینت دهنده انبیا یا تصدیق کننده آنان، استعمال لفظ در غیر معنای حقیقی است در حالی که لفظ باید در معنای رایج و متعارف خود به کار رود. یا در صورت استعمال یک لفظ در غیر معنای حقیقی باید قرینه و نشانه ای باشد تا شنونده و خواننده به وسیله آن قرینه، مقصود گوینده و نویسنده را دریابد؛ ولی در این آیه هیچ قرینه و نشانه ای وجود ندارد تا دلیلی باشد بر این که معنای حقیقی خاتم النبیین مورد نظر نبوده و از آن معنای غیر حقیقی و مجازی اراده شده است.

از سوی دیگر بهائیان «خاتم» را در آیه تصدیق کننده معنا می کنند. اگر منظور از «خاتم» در آیه تصدیق کننده باشد، باید میان آن حضرت و خاتم به معنای تصدیق کننده شباهتی وجود داشته باشد. و چنین شباهتی موجود نیست، زیرا «خاتم» وسیله و ابزار تصدیق نامه و نوشته است نه این که خود «خاتم» تصدیق کننده باشد، چون شخصی که نامه را می نویسد، به وسیله مهر صحت آن نامه را تصدیق می کند. این شخص تصدیق کننده است و خاتم وسیله تصدیق به شمار می رود. نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله)، خود تصدیق کننده ی پیامبران پیشین است نه این که وسیله تصدیق باشد. (۳۳)

علاوه بر آن، قرآن در مواردی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را تصدیق کننده معرفی می کند؛ کلمه ی «مصدق» (۳۴) را به کار برده است نه لفظ خاتم را.

نکته دیگر آنکه بهائیان در دام تناقض گویی گرفتار آمده اند، چرا که؛ خاتمیت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) اعتراف نموده اند.

نمونه اول: میرزا حسینعلی نوری از پیامبر اسلام به عنوان شخصی که نبوت و رسالت به وسیله ایشان ختم شده است یاد می کند؛

و السلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرساله و النبوه و علی آله و اصحابه؛ (۳۵) و سلام بر سرور عالمیان و مربی امت ها کسی که به وسیله ی او رسالت و نبوت پایان یافت و سلام بر آل او اصحابش باد. نمونه دوم: محمد علی قاضی یکی از عقاید بهائیان را خاتم رسولان بودن حضرت محمد بیان کرده است: ما بهائیان... حضرت رسول، محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) را عقل کل و ختم رسل می دانیم. (۳۶)

پندار سوم: شریعت تا قیامت

از جمله روایاتی که بر خاتمیت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و شریعت آن حضرت دلالت دارد احادیثی است که امتداد شریعت اسلام را تا دامنه ی قیامت بیان می کنند:

حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه الی یوم القیامه؛ (۳۷) حلال محمد (صلی الله علیه و آله) تا روز رستاخیز حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام است.

لا کتاب بعد کتابی، لا شریعه بعد شریعتی الی یوم القیامه؛ (۳۸) کتابی بعد از کتاب من و شریعتی بعد از شریعت من نیست تا روز قیامت.

بهائیان برای توجیه و سازگار کردن این روایات با اعتقاد خود می گویند: غایت شریعت اسلام در این روایت روز قیامت بیان شده و قیامت با ظهور قائم (سید علی محمد باب و سپس میرزا حسینعلی نوری) بر پا شده است. پس با برپا شدن قیامت حلال محمد و کتاب او نسخ شده است. میرزا حسینعلی نوری برای اثبات صحت ادعای برپایی قیامت با ظهور قائم به این روایت استناد می کند:

اذا قائم القائم قامت القیامه؛ (۳۹) هنگامی که قائم قیام کند قیامت بر پا می شود.

پاسخ:

اول اینکه مقصود از قیامتی که در روایات بیان شده و دامنه شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله) را تا بر پایی آن دانسته اند؛ قیامتی است که خداوند متعال در جای جای قرآن از آن یاد کرده و اوصاف ویژه ای، برای آن بیان می کند؛ چنان که در عظمت آن روز می فرماید:

«إذا زلزلت الأرض زلزالها، وأخرجت الأرض أثقالها»؛ (۴۰) هنگامی که زمین به سخت ترین زلزله خود به لرزه در آید و بارهای سنگین اسرار درون خویش (که گنج ها و معادن و اموات و غیره است) همه از دل خاک بیرون افکند. یا در توصیف کیفیت قیامت بیان می دارد:

«يوم يكون الناس كالفراش المبثوث، وتكون الجبال كالعهن المنفوش»؛ (۴۱) در آن روز سخت مردم مانند ملخ هر سو پراکنده شوند و کوه ها هم چون پشم زده شده متلاشی گردد هم چنین از وحشت آن روز این گونه خبر می دهد:

«أفلا يعلم إذا بعثر ما فى القبور»؛ (۴۲) آیا آدمی نمی داند که روزی آنچه (از مردگان) در دل قبرهاست همه بیرون ریخته می شود؟

پس مقصود از قیامت، قیامتی با این اوصاف است نه قیامتی که به ادعای میرزا حسینعلی نوری در یک طرفه العین گذشته است یعنی پنجاه هزار سال در یک دقیقه منقضی شده و تمام این وقایع عظیم و شرایط قیامت اتفاق افتاده است. (۴۳) که وهمی بیش نیست و نمی توان آن را ثابت کرد

دوم اینکه روایت «إذا أقام القائم قامت القيامة» که پایه استدلال بهائیان قرار گرفته و میرزا حسینعلی نوری آن را بیان کرده است در کتب روایی وجود ندارد. ظاهراً میرزا حسینعلی برای اثبات سخن باطل خود به جعل روایت متوسل شده است. چرا که دلیل روایی بر برپاشدن قیامت با ظهور قائم وجود ندارد، بلکه در بسیاری از روایات، ظهور قائم را قبل از روز قیامت بیان کرده اند چنان که در حدیثی نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرمایند:

لولم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذالك اليوم حتى يخرج فيملاها عدلا و قسطا كما ملئت جوراً و ظلماً؛ (۴۴) اگر از دنیا یک روز بیشتر باقی نماند، هر آینه خداوند آن روز را طولانی می کند تا حجت خارج شود و جهان را همان گونه که پر از جور و ظلم شده بود پر از عدل و داد کند.

پندار چهارم: امامت تداوم شریعت

بهائیان عقیده شیعه به امامت را مانع از پذیرش پیشوایی و پیامبری میرزا حسینعلی نوری می دانند و می گویند: «حجاب دیگر که باعث بعد عده ای از شیعه مسلمین گردیده و آنها را از مشاهده شمس حقیقت محروم کرده کلمه ی امام می باشد»؛ (۴۵)

ایده پردازان بهائی برای آن که بتوانند عدم ختم نبوت را اثبات نمایند عقیده شیعه را؛ در مورد امام که نباید صاحب کتاب باشد و فقط در ترویج و تنفیذ آیات قرآنی و فرائض اسلامی همت می گمارد، نادرست دانسته و برای اثبات ادعای خود می گویند:

بر افراد مختلفی مانند سردار لشکر، خلیف و... امام اطلاق می شود و تفاوتی در این اطلاق بین زن و مرد وجود ندارد و در آیات قرآن هم موارد استعمال متفاوتی برای امام ذکر شده است، چنان که لفظ «امام» برای کتاب استعمال شده

است « و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمه»؛ (۴۶) و در جای دیگر در مورد بزرگان کفار و علمای گمراه نیز لفظ امام به کار رفته است «و جعلنا هم ائمه یدعون الی النار» (۴۷) و در مقامی دیگر به حضرت ابراهیم که صاحب کتاب و شریعت مستقل بوده امام اطلاق شده است. «و اذ بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماماً»؛ (۴۸) و (به یادآور) هنگامی که خدا ابراهیم را به اموری امتحان فرمود و او همه را به جای آورد، خدا به او گفت: من تو را به پیشوایی خلق برمی گزینم. (۴۹)

بهائیان از این گفته ها نتیجه می گیرند که چون خداوند به پیامبر صاحب شریعت امام اطلاق کرده است پس امام می تواند صاحب کتاب و شریعت باشد:

قرآن مجید پیغمبر مستقل را امام خواند پس چگونه می گویند امام نمی تواند کتاب داشته باشد... پس معلوم شد اولاً امام می تواند کتاب داشته باشد و تشریع شریعت جدید به نماید زیرا (امام) به پیغمبران نیز اطلاق گردید. (۵۰)

پاسخ:

اول اینکه استدلال بهائیان با خدشه دار ساختن ظهور آیه شریفه «... ولکن رسول الله و خاتم النبیین» باطل شد و از سوی دیگر اجماع مسلمین بر خاتمیت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و احادیث بسیاری که در این زمینه وارد شده است به اثبات رسید، بنابراین دیگر مجالی برای ادعای ایجاد شریعت جدید و آمدن کتاب تازه باقی نمی ماند تا عده ای بخواهند برای توجیه شریعت جعلی خود اطلاقات مختلف امام را مطرح کرده و از آن نتیجه ای خلاف واقع بگیرند. در حالی که بر اساس قرآن - که بهائیان خود به آن استدلال می کنند - پیامبر پایان دهنده تمام شریعت هاست و خداوند، اسلام را به عنوان دین جاودانه برای بشریت برگزیده است: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً»؛ (۵۱) امروز (غدير خم) دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمتم را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام برایتان برگزیدم. نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

ایها الناس انه لا نبی بعدی و لا سنے بعد سنتی فمن ادعی ذلک فدعواه و بدعته فی النار فاقتلوه و من تبعه فانه فی النار. ایها الناس احيوا القصاص و احيوا الحق لصاحب الحق و لا تفرقوا و اسلموا و سلموا کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز؛ (۵۲) مردم بدانند که پس از من پیامبری نخواهد آمد و بعد از سنت و شریعت و احکام دین من؛ سنت و شریعت دیگری نخواهد بود، هر کس پس از من ادعای نبوت و پیامبری کند ادعا و بدعت او در آتش خواهد بود (مردم را به سوی جهنم دعوت می کند) در این صورت او را بکشید و نگذارید مردم را گمراه کند، و نیز بدانید که هر کس از چنین مدعیانی پیروی کند، اهل آتش و جهنم خواهد بود. دوم اینکه درست است لفظ امام کاربردهای مختلفی دارد و منحصر به دوازده معصوم نیست ولی اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) که جانشینان واقعی پیامبر بزرگ اسلام هستند، تمام وظایف و مسئولیت های انبیا را بر عهده دارند با این تفاوت که بر آنها وحی نمی شود شریعت و کتاب جدید نمی آورند. (۵۳) در حقیقت، معصومین بزرگ که پاسداران حریم اسلامند و کامل ترین مربیان و پیشوایان و رهبران جامعه، و چون جنبه ی نبوت از جانشینان پیغمبر اسلام نفی گردید، لفظ امام بیشتر در مورد ایشان به کار رفته و به پیامبران انصراف ندارد.

ادله ی مسلمانان بر خاتمیت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)

الف) ادله ی قرآنی

در قرآن مجید آیاتی بر خاتمیت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) و خاتمیت شریعت احمدی (صلی الله علیه و آله) دلالت دارد:

نخست آیه ای است که خداوند متعال به صراحت خاتمیت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و شریعت اسلام را بیان کرده است و توجیهات بی اساس بهائیان در مورد آیه در جای خود نقد شد.

«ما کان محمد ابا احد من رجالکم رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیما»؛ (۵۴) محمد (صلی الله علیه و آله) پدر یکی از مردان شما نیست لکن او رسول خدا و خاتم انبیاست.

دومین آیه در جهانی و همگانی بودن دعوت آخرین رسول الهی بیان شده است:

«و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا و لکن اکثر الناس لا یعلمون»؛ (۵۵) و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آن ها را به پاداش های الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند! «کافه» از ماده ی «کف» به معنای کف دست است، و از آن جا که انسان با دست خود اشیاء را می گیرد، یا از خود دور می کند این کلمه به معنای «جمع کردن» و گاهی به معنای «منع کردن» آمده است. پس از دقت و تأمل به دست می آید که کافه به معنای عامه است و حال از «الناس» یعنی ما تو را جز برای مجموع مردم جهان نفرستادیم در واقع خداوند، جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را شرح می دهد، روایات متعددی که در تفسیر آیه از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده نیز همین تفسیر را تقویت می کند

از سوی دیگر احتمال این که اگر «کافه» به معنای باز دارنده باشد با وجود کلمه «نذیرا» به لفظ «کافه» در آیه نیازی نیست زیرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با تذکر و یادآوری عذاب های الهی که بر گناهان و کارهای زشت مقرر شده است، مردم را از گناه باز می دارد. و روشن است که معنای «انذار» همین است. علاوه بر آن هر جا در قرآن، کلمه ی «کافه» به کار رفته به معنای «عامه» استعمال شده است مانند: «یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه»؛ (۵۶) ای کسانی که ایمان آورده اید همگی در صلح و آشتی در آیید! «وقاتلوا المشرکین کافه کما یقاتلونکم کافه»؛ (۵۷) با مشرکان، دسته جمعی پیکار کنید، همان گونه که آنها دسته جمعی با شما پیکار می کنند.

«و ما کان المومنون لینفروا کافه»؛ (۵۸) شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند. حاصل آن که: محتوای این آیه همچون آیات دیگری نظیر؛ آیه یک سوره فرقان (۵۹) و آیه نوزدهم سوره انعام (۶۰) بر همگانی و جهانی بودن دعوت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) دلالت دارد و از اطلاق آیه به دست می آید که دین اسلام منحصر به عصر خاصی نیست.

در آیه ای دیگر خداوند متعال علاوه بر آنکه جهانی بودن دعوت رسولش را بیان می کند از برکت داشتن آن نیز حکایت می کند:

«تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا»؛ (۶۱) زوال ناپذیر و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.

سوره ی فرقان با جمله ی «تبارک» آغاز می شود که از ماده «برکت» است و برکت داشتن چیزی که دارای دوام و خیر و نفع کامل باشد. (۶۲)

تعبیر «للعالمین» نیز روشنگر این حقیقت است که آیین اسلام جنبه جهانی دارد و مخصوص به منطقه و نژاد و قوم معینی نیست، چرا که عالمین نه تنها از نظر مکانی محدود نیست بلکه از نظر زمانی هم قیدی ندارد و تمام آیندگان جن و انس را در بر می گیرد. پس این آیه بر خاتمیت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) دلالت دارد.

در چهارمین آیه سخن از به کمال رسیدن شرایع آسمانی به میان آمده است:

«وتمت کلمت ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هوا السميع العليم»؛ (۶۳) و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل، به حد تمام رسید؛ هیچ کس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد؛ و او شنونده داناست.

مراد از «تمامیت کلمه» کامل شدن شریعت اسلام است. یعنی ظهور دعوت اسلامی با نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و نزول قرآن که برترین کتاب آسمانی است. پس از آن که در مسیر تدریجی تاریخ پیامبری پس از پیامبر دیگر و شریعتی پس از شریعت دیگر ظهور می کرد، تا شرایع الهی از نظر کمال به مرتبه ی ثبوت رسید. و آن شریعت به دلالت قرآن، شریعت اسلام است که نه تنها تمام ویژگی های شریعت های گذشته را دارا است، بلکه از نقض های ادیان آسمانی گذشته نیز عاری است:

«شرح لکم من الذین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی»؛ (۶۴) آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم

پس مراد از «تمامیت کلمه» رسیدن شرایع آسمانی از مراحل نقص و ناتمامی به مرحله کمال است و مصداق این تمامیت دین محمدی (صلی الله علیه و آله) است. (۶۵) با کامل شدن شریعت های آسمانی توسط شریعت احمدی (صلی الله علیه و آله) خداوند متعال مهر اتمام رسالت را بر پرونده انبیا و رسولان خود زد.

ب) ادله ی روایی

در کتب شیعه و سنی وارد شده که نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) خطاب به علی (علیه السلام) می فرمایند: انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانیبی بعدی؛ (۶۶) (ای علی) تو نسبت به من همان منزلتی را داری که هارون نسبت به موسی داشت جز این که بعد از من پیامبری نیست

این حدیث که به «حدیث منزلت» مشهور است مورد قبول تمام مسلمانان (شیعه و سنی) است و هیچ کس در استناد آن به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تردیدی ندارد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تفاوت جانشینی هارون و علی (علیه السلام) (را در این می دانند که بعد از خودشان پیامبر دیگری ظهور نخواهد کرد.

درروایت دیگری حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نگرانی خود را از گمراه شدن امت در سایه رهبری گمراهان بیان می کنند، و حتی هشدار می دهند که گروهی از امت اسلامی به بت پرستی رو می آروند و گروهی مشرک می شوند، سپس به مدعیان دروغین رسالت اشاره کرده می فرمایند:

و انه یکون فی امتی ثلاثون کذابون کلهم یزعم انه نبی و انا خاتم النبیین لا نبی بعدی؛ (۶۷) در میان امت من سی نفر دروغگو پیدا می شوند و گمان می کنند پیامبرند در حالی که من خاتم پیامبرانم.

در این حدیث، نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) ضمن بیان خاتم بودن خود مدعیان رسالت را دروغگو و گمراه معرفی کرده اند.

در حدیثی دیگر امام صادق (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کنند که جد بزرگوارشان درباره ی خاتمیت خود به مردم فرمود:

ایها الناس انه لا نبی بعدی و لا سینه بعد سنتی فمن ادعی ذلک فدعواه و بدعته فی النار فاقتلوه و من تبعه فانه فی النار؛ (۶۸) مردم بدانند که پس از من پیامبری نخواهد آمد و بعد از سنت و شریعت و احکام دین من سنت و شریعت دیگری نخواهد بود، هر کس بعد از من ادعای پیامبری کند ادعا و بیعت او در آتش خواهد بود (مردم را به سوی جهنم دعوت می کند) در این صورت او را بکشید و نگذارید مردم را گمراه کند، و نیز بدانید هر کس از چنین مدعیانی پیروی کند، اهل آتش خواهد بود.

در احتجاجی از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است:

اما رسول الله فخاتم النبیین لیس بعده نبی و لارسل و ختم برسول الله الانبیاء الی یوم القیامه؛ (۶۹) اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، او ختم کننده پیامبران است و پس از او رسول و پیامبر دیگری نخواهد آمد، خداوند پیامبران را به او ختم کرد.

روایات زیاد دیگری در مورد خاتمیت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) (در کتب روایی شیعه و سنی موجود است که برای جلوگیری از طولانی شدن کلام از نقل آن پرهیز می شود).

ج) راز خاتمیت

در اندیشه ی اسلامی، ختم نبوت نشانه تنزل بشریت و کاهش استعداد بشری و نازا شدن مادر روزگار نیست. یا دلیلی بر بی نیازی بشر از پیام الهی نمی شود. همچنین با پاسخ گویی به نیازمندی های متغیر بشر در دوره ها و زمان ها مختلف ناسازگاری ندارد بلکه علت و فلسفه ای دیگر دارد. (۷۰)

یکی از علت های تجدید رسالت، تحریف هایی بوده که در آموزه های پیغمبران و کتاب های مقدسشان رخ داده است به همین جهت کتاب ها و آیین بر جا مانده فاقد صلاحیت دست گیری از راهروان طریق الهی می شد و پیامبری برای احیای شریعت و سنت های فراموش شده ظهور می کرد.

ظهور پیایی پیامبران تنها معلول تغییر و تکامل شرایط زندگی و نیازمندی های بشر، و احتجاج او به پیام های نوین و راهنمایی های جدید نیست. بلکه بیشتر معلول نابودی ها و تحریف و تبدیل های کتب و تعلیمات آسمانی بوده است. (۷۱)

زمانی که بشر به مرحله ای از تکامل می رسد که می تواند پاسبان موارث دینی و الهی خود باشد، ظهور پیامبر جدید منفی می گردد و شرایط لازم (نه شرط کافی) جاوید ماندن یک دین موجود می شود: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له الحافظون»؛ (۷۲) ما خود این کتاب را فرود آوردیم و هم البته خود نگهبان آن هستیم. آیه شریفه در صدد بین علت عدم نبوت و رسالت پس از نزول قرآن مجید است و در حقیقت، تحقق یکی از ارکان ختم نبوت را اعلام می دارد. (۷۳)

بر همین اساس در میان تمام کتاب های آسمانی تنها قرآن است که بدون ذره ای تحریف و دست خوردگی باقی مانده و در کنار آن مقدار زیادی از سنت نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) به صورت قطعی و غیر قابل خدشه و تردید به دست نسل های بعد رسیده است. دلیل محفوظ ماندن کتاب آسمانی مسلمین، رشد و قابلیت بشر این دوره است که نوعی بلوغ اجتماعی انسان این عهد را حکایت می کند.

در حقیقت، بلوغ اجتماعی بشر یکی از ارکان خاتمیت است. یعنی بشر به حدی از رشد رسیده که می تواند حافظ و نگهبان موارث علمی و دینی خود باشد و خود به نشر و تبلیغ و تعلیم و تفسیر آن همت گمارد .

پی نوشت ها:

۱۱. احزاب / ۴۰.

۲. «فالله قد كنت راقدا حزتني نفحات الوحي وكنت صامتا انطقتي ربك القدير؛ به خدا سوگند خواب بودم نفحات وحی مرا بیدار کرد و من ساکت بودم پروردگار توانای تو مرا ناطق گردانید.» «حسینعلی نوری، مجموعه الواح، ص ۲۳۴»

۳. میرزا حسینعلی نوری، ایقان، ص ۱۲۷.

۴. روحی و روشنی، خاتمیت، ص ۶۵.

۵. همان، ص ۶۷.

۶. همان، ص ۶۸.

۷. استاد شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۸۴- ۱۸۳.

۸. جعفر سبحانی، خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ترجمه رضا استادی، ص ۱۵۳.

۹. استاد شهید مطهری، همان، ج ۳، ص ۱۹۰.

۱۰. «جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس»؛ بقره / ۱۴۳.

۱۱. استاد شهید مطهری، همان، ج ۳، ص ۱۹۰.

۱۲. انفال / ۶۰.

۱۳. همان.

۱۴. به نقل از: استاد شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۹۳.

۱۵. همان، ص ۱۹۴.

۱۶. احزاب / ۶.

۱۷. احزاب/۱۹۵.

۱۸. المیزان، ج ۱، ص ۶۰.

۱۹. حسینعلی نوری، اقدس، ص ۱۱.

۲۰. احزاب /۴۰.

۲۱. میرزا حسینعلی نوری، اقدس، ص ۱۵۸.

۲۲. روحی روشنی، خاتمیت، ص ۷.

۲۳. همان، ص ۸.

۲۴. همان، ص ۱۰.

۲۵. همان، ص ۲۱.

۲۶. خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۲۸-۲۷.

۲۷. المیزان، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲۸. همان، ج ۱۶، ص ۳۲۵.

۲۹. روحی روشن، خاتمیت، ص ۲۵.

۳۰. همان، ص ۲۸.

۳۱. المنجد فی اللغة.

۳۲. خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۲۴.

۳۳. همان، ص ۲۶.

۳۴. آل عمران /۵۰؛ مائده /۴۶؛ فاطر /۳۱؛ احقاف /۳۰؛ صف /۶.

۳۵. میرزا حسینعلی نوری، اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۲۹۲.

۳۶. محمد علی قائمی، دروس الدیانه، ص ۱۳.

۳۷. کلینی، کافی، ج ۲، باب الشرایع، ص ۱۷.

۳۸. این حدیث در کتاب خاتمیت، نوشته ی روحی روشنی آمده است.

۳۹. حسینعلی نوری، ایقان، ص ۹۵.

۴۰. زلزله / ۱ و ۲.

۴۱. قارعه / ۴ و ۵

۴۲. عادیات / ۹.

۴۳. گنجینه حدود و احکام، ص ۲۸۳.

۴۴. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۷، ح ۵۴۰۲، کتاب الوصیه، باب الوصیه من لدن آدم.

۴۵. روحی روشنی، خاتمیت، ص ۲۹.

۴۶. هود / ۱۷.

۴۷. قصص / ۴۱.

۴۸. بقره / ۱۲۴

۴۹. روحی روشنی، خاتمیت، ص ۳۲.

۵۰. همان

۵۱. مائده / ۳.

۵۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۶۳.

۵۳. جعفر سبحانی، محاضرات فی الالهیات، ص ۳۵۸.

۵۴. احزاب / ۴۰.

۵۵. سبا / ۲۸.

۵۶. بقره / ۲۰۸.

۵۷. توبه / ۳۶.

۵۸. توبه / ۱۲۲.

۵۹. «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً؛ جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا همه جهانیان را انداز کند»

۶۰. «واوحی الی هذا القرآن لاندركم و من بلغ؛ این قرآن بر من وحی شده تا شما و همه کسانی را که این سخن به آنها می رسد انداز کنم»

۱. ۶۱ فرقان / ۱.

۲. ۶۲ ناصر مكارم شيرازى، تفسير نمونه، ج ۱۵، ص ۸.

۳. ۶۳ انعام / ۱۱۵.

۴. ۶۴ شورى / ۱۳.

۵. ۶۵ الميزان، ج ۷، ص ۳۴۸.

۶. ۶۶ الكافى، ج ۸، ص ۱۰۷ و بخارى، صحيح البخارى، ج ۵، ص ۱۲۹.

۷. ۶۷ بحار الانوار، ج ۲۸، پاورقى ص ۳۱

۸. ۶۸ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۶۳.

۹. ۶۹ طبرسى، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۲.

۱۰. ۷۰ استاد شهيد مطهرى، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۵۴.

۱۱. ۷۱ همان، ص ۱۵۶.

۱۲. ۷۲ حجر / ۹.

۱۳. ۷۳ مطهرى، همان، ص ۱۵۷

